

### نگاه

## «وزن کلمات» و جامعه روشنفکری ایران‌



امیدطیب‌زاده

برخی کلمات فارسی در این چند دهه اخیر نه‌تنها وزن یا معنای واقعی خود را به‌تدریج از دست داده‌اند، بلکه به هر علت از آنها سلب حیثیت هم شده است، مثلا کلمه «انقلاب» و به دنبال آن کلمه «روشنفکر» و غیره و غیره… در این موارد شاید بهترین راه برای بازگرداندن معنای دقیق کلمات به آنها و اعاده حیثیت از آنها، رجوع به مصداق واقعی یا نمونه‌های اعلای آنها باشد، به‌ویژه اگر مصداقی و نمونه‌های هم داشته باشند! «انقلاب» را نمی‌دانم اما به گمانم یکی از بارزترین مصادیق کلمه «روشنفکر» در ایران، استاد ابوالحسن نجفی است که فیلم «وزن کلمات» به شرح زندگی و افکار او اختصاص دارد. نجفی که نمونه‌های اعلای روشنفکر در جامعه ماست، چه در زمان شاه و چه بعد از آن، بی‌سروصدا در خلوت خود، جانانه و بی‌هیچ ادعایی، برای اعتلای زبان فارسی و فرهنگ این مملکت کار می‌کرد و همواره نیز مورد احترام و وثوق اهل قلم و کتاب‌خوان‌های جامعه بود. باری آنان که تحت تأثیر برخی القانات بدبختانه، روشنفکران را عامل بدبختی خود می‌دانند، شایسته است فیلم «وزن کلمات» را ببینند تا دریابند روشنفکر کیست و چه می‌کند و چرا روشنفکران ما مایه پیشرفت فرهنگ جامعه خود بوده‌اند؛ شاید از این طریق تجدیدنظری هم در تعاریف خود از معنای کلمات دیگر بکنند!

مرحوم ابوالحسن نجفی در دوم بهمن ۱۳۹۴ از دنیا رفت و پسر ایشان شبلی‌که یکی، دو سال پیش از فوت استاد نجفی به ایران آمده بود و سه ماهی در خانه پدری اقامت داشت، توانست در آن ایام پدرش را قانع کند تا فیلمی از زندگی ایشان بسازد. با اینکه ابوالحسن نجفی بیزار بود از اینکه مقابل دوربین عکاسی و به طریق اولی دوربین فیلم‌برداری قرار بگیرد، عاقبت درخواست فرزندش را پذیرفت و این فیلم ساخته شد. شبلی نجفی کارش را در خرداد ماه ۱۴۰۱ تمام کرد و متأسفانه آقای نجفی نتوانست فیلم را ببیند. این فیلم که بیش از دوسال‌ونیم از ساخته‌شدنش می‌گذرد، عاقبت همین اواخر در فضای مجازی منتشر شد و با استقبال عجیبی روبرو شد. «وزن کلمات» درباره یک روشنفکر ایرانی، و در وهله اول درباره رابطه این روشنفکر با فرزندش است. همچنین در این فیلم دوستان و شاگردان نجفی درباره ایشان صحبت کرده و هریک به بخشی از شخصیت ابوالحسن نجفی اشاره کردند که به واسطه آنها می‌توانیم به گستردگی و تنوع دانش ایشان بی‌بریم. دکتر حسین معصومی‌همدانی درباره اهمیت ترجمه به زبان فارسی و دشواری کار ترجمه در زبان فارسی در مقایسه با زبان‌های اروپایی گفت و او اهمیت فرهنگ‌نویسی استاد نجفی، و اینکه «فرهنگ عامیانه» ابوالحسن نجفی به لحاظ روش‌شناسی و ویژه‌کاری‌های فنی بهترین فرهنگ زبان فارسی است. او همچنین اشاره کرد که ابوالحسن نجفی مکتب جدیدی را در حوزه ادبیات مدرن فارسی بنا نهاد که امروزه آن را «جنگ اصفهان» می‌نامیم. دکتر عباس میلانی از اهمیت ابوالحسن نجفی در جامعه روشنفکری ایران سخن گفت و به این نکته مهم اشاره کرد که پیش از انقلاب به ادبیات بیشتر به‌عنوان ابزاری برای مبارزه سیاسی نگاه می‌شد و کمتر ادبیات را به‌مثابه ادبیات، و به‌عنوان پدیده‌ای دارای نقش زیبایی‌شناختی مورد توجه قرار می‌دادند. نقش ابوالحسن نجفی در شناخت این‌کیفی ادبیات در آن ایام ایران بسیار اهمیت دارد. دکتر ضیاء موحد به بحث درباره مباحث زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر در کار استاد نجفی پرداخت. یونس تراکمه از نویسندگان «جنگ اصفهان» و فرانزه طاهری از مترجمان صاحب‌نام و موسس هوشنگ گلشیری نیز از تأثیر ابوالحسن نجفی بر «جنگ اصفهان» و تک‌تک نویسندگان آن، به‌ویژه گلشیری سخن گفتند. منوچهر بددعی نیز درباره نقش نجفی در هدایت ایشان به کار ترجمه سخن گفت و عبدالحسین آذرنگ به کار استاد نجفی در حوزه ویرایش پرداخت و من هم که سال‌ها افتخار داشتم در حوزه وزن شعر در محضر ایشان تلمذ کنم، در این حوزه نکاتی را مطرح کردم. و بالاخره بهمن فرمان‌آرا، فیلم‌ساز معروف، که نقش مهمی در راضی‌کردن نجفی برای حضور در این مستند داشت، از اهمیت نجفی در جامعه روشنفکری ایران سخن گفت.

شبلی نجفی، با این فیلم سفر مکاشفه‌آمیزی به گذشته خود کرده است. او در شش‌سالگی ایران را ترک کرد، و وقتی بعد از حدود ۳۰ سال برای دیدار پدر به ایران برگشت، کوشید با ساختن این فیلم از هویت خودش سر دربیآورد. در گزارش مطبوعاتی فیلم، شبلی اشاره می‌کند که نجفی چقدر از قرار گرفتن جلوی دوربین بیزار بود و می‌گوید: «پدر هشتادوسه ساله‌ام، که نبودنش در کنار من در ایام نوجوانی و بزرگ‌سالی‌ام مانند باری بر وجدانش سنگینی می‌کرد، از این آخرین فرصت استفاده کرد تا همان فرصتی را که برای برخی از فعال‌ترین نویسنده‌ها و شاعرهای ایرانی فراهم آورده بود، در اختیار من نیز بگذارد تا اثر خود را خلق کنم؛ و این کار را با انجام بزرگ‌ترین ازخودگذشتگی زندگی‌اش انجام داد و آن اینکه حاضر شد در بی‌حفاظترین حالت ممکن در مقابل دوربین قرار بگیرد و از خودش سخن بگوید. این عمل او را باید به منزله هدیه خداحافظی او به پسرش دانست». وجه دیگر فیلم «وزن کلمات» به جامعه روشنفکری ایران برمی‌گردد. متأسفانه کلمه روشنفکر در سال‌های اخیر با هاله میهمی احاطه شده و نگاهی منفی درباره این کلمه وجود دارد. تصور می‌کنم اگر کسی بخواهد جامعه روشنفکری ایران را بشناسد، تماشاای این فیلم بیشترین اطلاعات را در اختیار او بگذارد؛ جعبی از مردمانی که فروتنی و بردباری تمام سرشان به کار خودشان مشغول است و به چیزی جز رشد فرهنگی جامعه خود نمی‌اندیشند، نه چشم‌داشتی دارند و نه دنبال ثروت و شهرت‌اند. مانند خود نجفی که در تمام عمرش حاضر نشد از او عکسی بگیرند یا مانند خود شبلی که این فیلم را ساخت و امروزه صرفا بر حسب تصادف به نمایش درآمده است. او می‌توانست با پخش آن در یک رسانه خارجی یا ایرانی ثروت بسیاری کسب کند، اما چنین نکرد و این فیلم بدون هیچ پشتیبانی از جانب هیچ رسانه‌ای، تنها از طریق فضای مجازی راه خودش را باز کرد و دیده شد. شاید اگر بنده از او خواهش نمی‌کردم که اجازه پخش این فیلم را به من بدهد، این فیلم برای سال‌ها همچنان نادیده باقی می‌ماند. در بخشی از فیلم دکتر میلانی می‌گوید ابوالحسن نجفی از آن روشنفکرانی است که زمان با او دوست است؛ یعنی هرچه زمان می‌گذرد او معروف‌تر و شناخته‌شده‌تر می‌شود. حال می‌بینیم که چگونه دست شفقت این پدر، سال‌ها پس از مرگش، همچنان فرزندش و شاگردانش را نوازش می‌کند. یکی از دیگر نکاتی که از فیلم «وزن کلمات» می‌توان دریافت، عبارت است از توجه روشنفکران ایرانی به زبان فارسی و نقش عظیم آنان در اعتلای این زبان و توانمند ساختن آن برای بیان مفاهیم مدرن. جایی از فیلم نیست که به این مسئله توجه نشود و از نقش مهم نجفی در پروراندن این ویژگی سخن نگوید.

۱. بخشی از سخنرانی امید طیبیب‌زاده که در مراسم اهدای هشتمین جایزه استاد ابوالحسن نجفی برای بهترین ترجمه رمان و داستان کوتاه در ۳۰ بهمن ۱۴۰۳ در شهر کتاب مرکزی در تهران ایراد شد.



امید طیب‌زاده

### روایتِ شبلی نجفی از ساخت مستند ابوالحسن نجفی\*

# وزن کلمات

### ترجمه: احسان قراخانی

من وطنم ایران را پس از متارکه پدر و مادرم، در آغاز جنگ ایران و عراق ترک کردم. و این شرح سفرم من است به این سرزمین بدقضاوت‌شده و بدفهمیده‌شده بعد از غیبتی سی‌ساله، با این امید که بتوانم درباره پدرم -یکی از پرآوازه‌ترین و اثرگذارترین شخصیت‌های ادبی ایران- و زندگی‌اش و نیز کشوری که او در تمام این سال‌ها چنین بی‌نهایت عاشقانه به آن وفادار مانده بود، اطلاعاتی کسب کنم، اما در میانه این مصالحه درونی با گذشته، سفرم من ناگزیر تبدیل به جست‌وجویی شد برای یافتن هویت و دل‌بستگی‌های خودم.

به باور بسیاری از پژوهشگران، سال‌های دهه ۱۳۴۰ شمسی در ایران زمان شکوفایی داستان و شعر و نمایش‌نامه‌نویسی نوین فارسی بود. نویسنده‌ها و شاعرهای بزرگی از دل این دهه برخاستند و آثار برجسته‌ای خلق کردند که مبدل به هسته اصلی و کانون توجه جنبش‌های روشنفکرانه و هنری در ایران شد. این آثار به‌ علت تأثیر ماندگارشان در شکل‌دهی به هویت فرهنگی ایران، به اوازه و اعتبار فراوان رسیدند. نیروی محرک اصلی در دل این جنبش، به نظر بسیاری، ابوالحسن نجفی بود. او که پدر ادیبان نوین ایران به شمار می‌آید، شخصیتی بسیار تأثیرگذار بود که تا حد زیادی مرزوم و ناشناخته باقی ماند. غالب مردم او را فقط به اسم می‌شناسند، زیرا پدرم عمدا خودش را از انظار پنهان نگه می‌داشت. او تمام وقتش را وقف کارش می‌کرد و از شهرتی که فعالیت‌هایش برایش به ارمغان می‌آورد، دوری می‌کرد و می‌کوشید همواره به پرده اختفا زندگی کند. پدرم هرگز اجازه نمی‌داد عکسش در هیچ‌یک از آثار منتشرشده‌اش چاپ شود، هرگز با تلویزیون، رادیو یا جراید گفت‌وگو نمی‌کرد و حتی دوستان نزدیکش نیز از زندگی شخصی او چیز زیادی نمی‌دانستند. تنها سرخ‌ی که از زندگی شخصی‌اش به دست داد، زمانی بود که کتاب «فرهنگ فارسی عامیانه» را - فرهنگ‌گی که برای تمام‌کردنش قریب پنجاه سال زحمت کشیده بود- به پایان رساند، و در صفحه آغازین آن تقدیم‌نامه‌چ کوتاهی با این عنوان نوشت: «برای سپرم شبلی». آن پسر منم. هنگام درگرفتن جنگ ایران و عراق، در هفت‌سالگی‌ام، و درحالی‌که پنج سال از جدایی پدر و مادرم می‌گذشت، همه چیز -ازجمله پدرم- را ترک کردم و به امید شروع یک زندگی تازه به کانادا مهاجرت کردم. در ابتدای دوری‌ام از ایران، پدرم و من با هم در تماس بودیم، اما به سننن نوجوانی که رسیدم، با توجه به فاصله مکانی زیادی که بین‌مان وجود داشت، تماس‌های‌مان نهایتا محدود شد به تیریک روزهای تولد و مناسبت‌های خاص. به مرور سعی کردم خاطره‌هایم از او و خانه ایام کودکی‌ام را فراموش کنم؛ و در این ضمن بخش بزرگی از زبان اولم را هم از یاد بردم؛ همان زبانی که او عمری را صرف محافظت از آن کرده بود.

در این مستند، پس از قریب سی سال دوری، برای اولین بار با زبان فارسی‌که حال دیگر مبدل به زبان دومم شده بود، نزد پدری بازگشتم که در این مدت تنها طی دو سفر کوتاه‌ش به کانادا او را دیده بودم. در تلاش برای درک زندگی کسی‌که نه‌فقط برای من، بلکه برای تمام افراد دیگری هم که او را از طریق کارش می‌شناختند، بسیار ناشناخته بود، کوشیدم تا دوباره با او ارتباط برقرار کنم. هنگامی‌که به آنجا رسیدم، او که قریب سی سال به‌تنبهایی زندگی کرده بود و حال نیز با وسواس و با دقت تمام درگیر کارهای روزانه‌اش بود، با بی‌میلی درخواست‌ام را پذیرفت، فقط سه ماه به من مهلت داد. او در مقابل دوربین مزاحم نشست و محتاطانه سقرش به گذشته را آغاز کرد، و به‌تدریج دیواری را از میان برداشت که در پشت آن چیزی را پنهان کرده بود که طی سال‌ها از پرداختن به آن ششیدا بیزار بود؛ نمایش زندگی خودش. این فیلم بینندگان خود را گام‌به‌گام همراه با خود به درون دنیای کاملا بسته پدرم می‌برد و آنها را از طریق گفته‌هایش، عکس‌هایی که در طول سال‌ها جمع کرده بود و نیز نقاشی‌های دوران کودکی‌ام که در گنج‌های محفوظ نگه‌شان داشته بود، با او آشنا می‌کند. فیلم می‌کوشد تا به زبان شعر و حکایت و استعاره، به تمام مضامین مهم زندگی او بپردازد؛ گذر سریع زمان، زیبایی، ماهیت ارتباط، اهمیت تاریخ -خواه شخصی، خواه فرهنگی- پیوندهای خانوادگی، مسئولیت‌های شخصی، بیان هنری، هویت و عشق، پدر هشتادوسه ساله‌ام، که

پدر ادبیات نوین ایران می‌دانند. بارها شنیده‌ام که خیلی‌ها او را نابغهای خوانده‌اند که هوش سرشار ذاتی‌اش، گوی سبقت را از هرکسی در این عرصه ربوده است. با عادت‌های وسواس‌آمیز او و اخلاق‌های کاری‌اش آشنا شدم، اینکه هر روز به مدت ۱۰ الی ۱۲ ساعت می‌نویسد و با دورکردن «مزاحمت»‌های مردم از زندگی خودش، کیفیت کار خود را ارتقا می‌بخشد. آیا این رفتار از میل او به‌تنبهایی می‌آید یا آثار سختی است که برای رسیدن به اهداف کاری‌اش به آن دست‌ یازیده بود؟ آیا اگر در روابطش با عزیزانش امنیت بیشتری احساس می‌کرد، باز هم بی‌اختیار تمرکزش را بر کارش معطوف می‌کرد؟ او در آخرین روز‌های اقامتم، با لحنی خشک و جدی برایم درباره از دست‌دادن تنها زنی سخن گفت که در تمام طول زندگی عاشقانه دوستش می‌داشت (زنی که پیش از آشنایی با مادرم او را می‌شناخت)، و با اعتراف این نکته که در صورت رسیدن به آن زن زندگی‌اش به‌کل چیز دیگری می‌شد، جدایی‌اش از او را موهبتی برای خود دانست اما بعد به‌سرعت موضوع صحبت را عوض کرد.

مصاحبه با او من را واداشت تا درباره کار و حرفه خودم بیندیشم. آیا مشکلات و کاستی‌های نسبی من در کار و زندگی‌ام، به علت آسبایی بوده که با از دست‌دادن عشق و حمایت‌های او در سننن جوانی برایم پیش آمد؟ یا به این علت بوده که در سننن خردسالی شاهد به وقوع پیوستن انقلاب و جنگ بودم؟ آیا کشمکش من با اضطراب و اختلال کم‌توجهی و بیش‌فعالی از همین‌جا ناشی می‌شود؟ یا صرفا به این علت است که هیچ نشانی از هوش بی‌همتای پدرم و انضباط فردی مشهور او در من وجود ندارد؟ او در طول فیلم با ملایمت بابت عدم موفقیتم شمامتم می‌کند و یادآور می‌شود که «شنیده بودم که سر کلاس می‌خوابیدی»، و این‌امر را صرفا به بی‌توجهی و تبثلی من نسبت می‌داد. ولی کمی بعد خودش اقرار می‌کند که خود او هم محصل متوسطی بوده که تنها در سال‌های بعدتر در زندگی‌اش کار مطالعه را جدی گرفته است.

فیلمی که حاصل اقامت من در ایران نزد اوست، واکاوی همین درونمایه است؛ چقدر از زندگی انسان تحت تأثیر رویدادهایی است که در اختیار و اراده او نیستند، و چقدر به عادات و انتخاب‌هایی بستگی دارد که در طول زندگی‌اش شکل می‌گیرند؟ فیلم به این نحو به پایان می‌رسد که او بالاخره دو قطعه عکسی را که از تَبَدو ورود من به خانه دنبال‌شان می‌گشت، پیدا می‌کند و کنار هم قرار می‌دهد. اوایل عکس خود او در سنن یک‌سالگی است، و دیگری هم عکس من در همان سن. او یادآور می‌شود که قیافه‌های ما در آن سن چقدر به هم شبیه بوده و به زمانی اشاره می‌کند که شبیه هم بوده‌ایم، پدزی و پُسرِی. هرکدام به طور کاملا متفاوتی بزرگ شده‌ایم، در دو کشور یکسر متفاوت، با زبان‌ها، فرهنگ‌ها و سنت‌هایی متفاوت. این مسائل چه تأثیری بر دو انسان کاملا متفاوتی که ما بعدها به آنها تبدیل شدیم، گذاشته؟ چه تأثیری بر مسیرهای شغلی‌ای که بعدها برای خودمان ساختیم، گذاشته؟ چه تأثیری بر پدرانی که بعدها به آنها تبدیل شدیم، گذاشته است؟

پدرم اندکی پیش از آنکه کارهای فنی فیلم را به پایان برسانم، از دنیا رفت و هرگز دخترم، یعنی تنها نوه خودش را ندید. کلنجار رفتن با صدها ساعت فیلمی که از او گرفته بودم، به من نشان داد که مهم‌ترین چیزی که از او برای من مانده، نه دانسته‌هایی بود که از ایران نمانده، نه تغییر زبان فارسی و فرهنگ ایران در طی انقلاب اسلامی، نه چکیده‌ای از کارنامه برجسته‌اش، نه عقایدش در باب زبان و میراث زبانی ایران، و نه حتی دستاوردهای زندگی‌اش یا انتخاب‌هایی که به آنها دست زده یا خاطره‌هایی که عزیزشان می‌داشته است. مهم‌ترین چیزی که از او برای من مانده، عشق، عطوفت و محبتی است که در سال‌های پایانی عمرش به من نشان داد. امیدوارم من نیز بتوانم به پروراندن این گرما و محبت ادامه بدهم و آن را با دخترم قسمت کنم.

نسخه کامل و باکیفیت مستند در لینک زیر در دسترس است:
**https://weightofwords.xyz**
\* وزن کلمات، فیلمی از شبلی نجفی، ۹۲ دقیقه، محصول کانادا (۲۰۲۲)، زبان فارسی، با زیرنویس انگلیسی.

## شرق

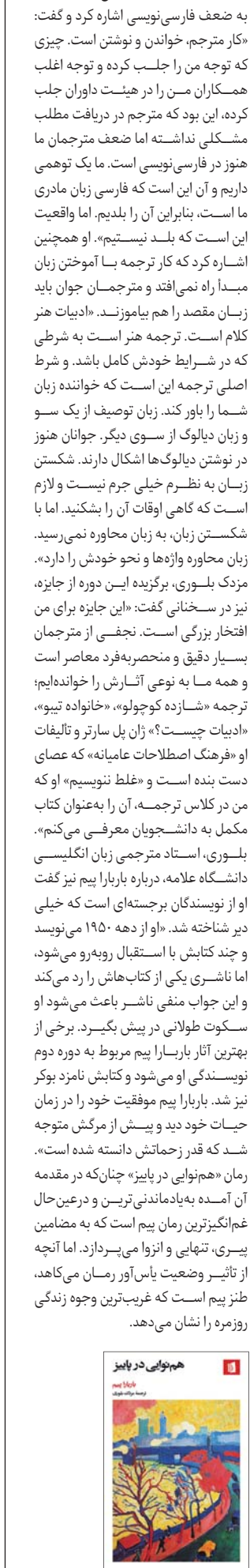
### رویداد

«هم‌نوایی در پاییز».

برگزیده جایزه ابوالحسن نجفی

### طنز تلخ تنهایی

شرق: «هم‌نوایی در پاییز» نوشته باربارا بیم با ترجمه مزدک بلوری، به‌عنوان برگزیده هشتمین دوره جایزه ابوالحسن نجفی انتخاب شد. هیئت داوران این جایزه از میان هفت ترجمه راه‌یافته به مرحله نهایی شامل «خشک‌سالی طولانی» ترجمه زینب آرمند، «هم‌نوایی در پاییز» ترجمه مزدک بلوری، «مغز اندرو» ترجمه محمدرضا ترک‌تساری، «دری در کار نیست» ترجمه امین مدی، «پاییز فلور» ترجمه ساناز ساعی‌دیباور، «مزاح بی‌پایان» ترجمه معین فرخی و «هنر فرانسوی جنگ» ترجمه مریم خراسانی، رمان «هم‌نوایی در پاییز» را برگزید. جایزه «ابوالحسن نجفی» هر سال به منظور پاسداشت خدماتی که او به فرهنگ و ادب و ترجمه این مرزوبوم کرده، به بهترین ترجمه رمان و مجموعه داستانی که در یک سال گذشته منتشر شده، اهدا می‌شود. داوری این دوره را ضیاء موحد، مهستی بحرینی، عبدالله کوثری، حسین معصومی‌همدانی، موسی اسوار، امید طیبیب‌زاده و آبتین کلکار با دبیری علی‌اصغر محمدخانی برعهده داشتند. عبدالله کوثری در بخشی از پیامی که برای مراسم هشتمین دوره جایزه ابوالحسن نجفی فرستاده بود، به ضعیف فارسی‌نویسی اشاره کرد و گفت: «کار مترجم، خواندن و نوشتن است. چیزی که توجه من را جلب کرده و توجه اغلب همکاران من را در هیئت داوران جلب کرده، این بود که مترجم در دریافت مطلب مشکلی نداشته‌ام اما ضعف مترجمان ما هنوز در فارسی‌نویسی است. ما یک توهمی داریم و آن این است که فارسی زبان مادری ما است، بنابراین آن را بلدیم. اما واقعیت این است که بلد نیستیم!». او همچنین اشاره کرد که کار ترجمه با آموختن زبان مبدأ را نمی‌آورد و مترجمان جوان باید زبان مادری‌شان را هم بیاموزند. «ادبیات هنر کلام است. ترجمه هنر است به شرطی که در شرایط خودش کامل باشد. و شرط اصلی ترجمه این است که خواننده زبان شما را باور کند. زبان توصیف از یک سو و زبان دیالوگ از سوی دیگر، جوانان هنوز در نوشتن دیالوگ‌ها اشتغال دارند. شکستن زبان به نظر خیلی جرم نیست و لازم است که گاهی اوقات آن را بشکنید. اما با شکستن زبان، به زبان محاوره نمی‌رسید. زبان محاوره واژه‌ها و نحو خودش را دارد». مزدک بلوری، برگزیده این دوره از جایزه، نیز در سخنانی‌اش گفت: «این جایزه برای من افتخار بزرگی است. نجفی از مترجمان بسیار دقیق و منحصربه‌فرد معاصر است و همه ما به نوعی آشنارش را خوانده‌ایم؛ ترجمه «شازده کوچولو»، «خانواده تیپو»، «ادبیات چیست؟»، «ژان پل سارتر و تالیفات او» فرهنگ اصطلاحات عامیانه» که عصای دست بنده است و «غلط ننویسیم» او که من در کلاس ترجمه، آن را به‌عنوان کتاب مکمل به دانشجویان معرفی می‌کنم».



### هم‌نوایی در پاییز

باربارا بیم

ترجمه مزدک بلوری

نشر بیدگل